

گزارش جهانی اشتغال و بیکاری

در سال ۱۳۸۴

۱/۴ میلیارد از مردم جهان در زیر خط فقر (۲ دلار در روز) به سر می‌برند... جوانان سرتاسر جهان آسیب‌پذیرترین قربانیان بیکاری را تشکیل می‌دهند

بر اساس آخرین گزارش جامع سطح اشتغال در جهان که چندی پیش از سوی «سازمان بین‌المللی کار» (وابسته به سازمان ملل متحد) انتشار یافت.

در سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴)، به رغم رشد قابل توجه تولید ناخالص داخلی به مقیاس جهانی، دستاوردهای بازار کار در مجموع کیفیتی در هم داشته است: بدین معنا که در سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴) شمار اشخاص شاغل به طور کلی بیش از شاغلان سال ۲۰۰۴ (۱۳۸۳) بوده است، ولی در عین حال شمار بیکاران ۲۰۰۵ هم بیشتر از مجموع بیکاران سال قبل بوده است.

بدین ترتیب، نرخ جهانی بیکاری، پس از دو سال پیاپی کاهش چشمگیر، در سال گذشته در سطح ۶/۳ درصد ثابت مانده است. بنابراین، در پایان سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴)، بیش از ۲/۸۵ میلیارد افراد ۱۵ ساله به بالا مشغول کار بوده‌اند - که می‌شود چیزی در حد ۱/۵ درصد بیشتر از سال قبل، و به میزان ۱/۶۵ درصد بیشتر از سال ۱۹۹۵ (۱۳۷۴)، یعنی ده سال پیش.

فقط نوک تخته یخ

ولی، با توجه به این که پدیده بیکاری تنها نوک تخته یخ ناپیدایی بازار کار جهانی است، بویژه در کشورهای مشهور به «توسعه‌یابنده»، کانون توجه نباید منحصرراً بر پدیده بیکاری آشکار متمرکز گردد: شرایط کار آنهایی که شاغل محسوب می‌شوند نیز در خور توجه است.

چنانچه از این دریچه نگاهی به دنیای کار و اشتغال بیفکنیم به راحتی مشاهده خواهیم کرد که در سال ۱۳۸۴، از مجموع ۲/۸ میلیارد شاغل در سراسر جهان، به تقریب ۱/۴ میلیارد آنها هنوز آنقدر درآمد ندارند که سطح زندگی خود و خانواده‌هایشان را به بالای خط قرمز بسیار پایینی در حد ۲ دلار در روز برسانند - که یعنی چیزی در حد ده سال پیش!

در میان این «شاغلان فقیر»، ۵۲۰ میلیون نفرشان، همراه با خانواده‌های خود، در فقر مطلق

به سر می‌برند (با کمتر از یک دلار درآمد در روز). با آنکه این رقم ۵۲۰ میلیون کمتر از رقم مشابه در طی دهه گذشته است، باز هم بدان معناست که به تقریب یک‌پنجم از کارگران به اصطلاح «شاغل» در دنیای ما باید با وضعیت تحمل‌ناپذیر زندگی با کمتر از یک دلار در روز دمساز باشد.

ضرورت نظارت مداوم بر نوسانات بازار کار

در گزارش جامع اشتغال جهانی در سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴)، روندهای بازار کار نیز مورد بررسی قرار گرفته و شش مسئله اساسی بازار کار جهانی در سال ۱۳۸۴ را در معرض تحلیل‌های گوناگون قرار داده‌اند. این شش مسئله عمده عبارت است از:

۱. قیمت‌های انرژی؛
 ۲. اهمیت بازیافت و ترمیم بازار کار پس از وقوع مصیبت‌های طبیعی (سونامی، زلزله‌ها، توفان‌های دریایی، و غیره)؛
 ۳. تأثیرات مرحله‌بندی جنبش‌های چند لایه؛
 ۴. نابرابری‌های کارمزدها در جهان؛
 ۵. نوسانات اشتغال در بخشهای مختلف تولیدی و خدماتی؛
 ۶. مشکلات بازار کار در نتیجه مهاجرت‌ها.
- ظهور مسائل و مشکلات گوناگون در بازار کار مستلزم نظارت مداوم است تا بتوان سیاستهای عملیاتی لازم را برای پشتیبانی از کارکنان و بنگاههای تولیدی به مرحله اجرا گذاشت. در این زمینه، گزارشهای سالانه سازمان بین‌المللی کار در مورد روندهای اشتغال جهانی و تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های حاصل از آن، چه در سطح جهانی و چه در سطوح منطقه‌ای و محلی، می‌تواند ابزار مؤثری باشد برای بهبود وضع شاغلان آسیب‌دیده، ترمیم امکانات از دست‌رفته اشتغال، تشخیص دقیق راه‌حل‌های مناسب، گردآوری اطلاعات لازم برای تعیین و بهبود سیاستهای مناسب‌تر برای دستیابی به حداکثر اشتغال ممکن در شرایط بحرانی یا در شرایط پس از بحران.

شاخص‌های عمده بازار کار جهانی^۱

در متن تازه‌ترین گزارش سازمان بین‌المللی کار در مورد شاخص‌های عمده بازار کار جهانی (که در ۹ دسامبر ۲۰۰۵ انتشار یافته است) با مسائل و مباحثی آشنا می‌شویم که آگاهی به آنها می‌تواند ابزار مؤثری باشد برای سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان، پژوهشگران و تمام افراد سازمانهایی که به نحوی از انحاء با مسئله بیکاری و پیامدهای اجتماعی - سیاسی آن سروکار دارند. چنین است که، به عنوان مثال، در گزارش ۹ دسامبر ۲۰۰۵ با شواهد و مدارکی آشنا می‌شویم که نشان می‌دهند رشد اقتصادی جهانی به میزان فزاینده‌ای از ایجاد مشاغل تازه و بهتر عاجز مانده است - مشاغلی که به طور عادی به کاهش فقر بینجامند. در این روند جهانی، به وضوح مشاهده می‌شود که مناطق مختلف دنیا از نظر ایجاد امکانات اشتغال با نتایج یکسانی سر و کار ندارند. جالب توجه‌تر این است که از نظر بهره‌وری کار^۲، بهبود کارمزدها و کاهش فقر نیز مناطق گوناگون دنیا بسیار متفاوت از یکدیگر به نظر می‌رسند.

با کمال تأسف باید گفت که بر اساس گزارش مورد بحث، چنین مستفاد می‌شود که در بیشتر نقاط دنیا، دست‌کم تاکنون، امنیت شغلی و امنیت درآمد کارگران در طرح‌ها و برنامه‌های توسعه اقتصادی چندان محلی از اعراب نداشته‌اند.

به همین دلیل است که روند سرعت یابنده جهانی شدن تاکنون در هیچ کجای دنیا به ایجاد فرصت‌های بهتر و بیشتر اشتغال آبرومند منتهی نشده است. تردیدی نیست که این وضع باید تغییر یابد و، بر اساس گزارش یاد شده، «بسیاری از رهبران جهان بیش از پیش به این امر حیاتی آگاهی می‌یابند که ایجاد مشاغل آبرومند برای همگان یکی از ضرورت‌های اساسی هرگونه سیاست توسعه اقتصادی و اجتماعی است.» و، به اعتقاد آقای خوان سومایا، مدیرکل دفتر بین‌المللی کار، «آخرین گزارش تحلیلی اشتغال جهانی» می‌تواند و باید به درک این ضرورت کمک کند:

نمونه اول: زلزله در پاکستان

در اینجا، به عنوان نمونه‌ای از حوادث طبیعی منجر به افزایش بیکاری در جهان، می‌توان به

1. key indicators of the labor market

2. labor productivity

زلزله فاجعه‌بار هشتم اکتبر سال گذشته در پاکستان اشاره کرد که در گزارش جهانی اشتغال مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است:

«منطقه آسیب‌دیده از زلزله هشتم اکتبر ۲۰۰۵ دارای شمار انبوهی از مردم فقیر است که اندوخته قابل ملاحظه‌ای ندارند و، بنابراین، برای بقا به شدت وابسته به نیروی کار خود هستند. از این منظر، یکی از مهم‌ترین اطلاعاتی که برای بازسازی امکانات اشتغال در منطقه مورد نیاز کارشناسان بود به دست آوردن آگاهی‌های مفیدی بود درباره این امر که زلزله چگونه موجب از دست رفتن توانایی مردم منطقه برای کسب درآمد و تأمین هزینه زندگی خود و خانواده‌شان شده است. به همین منظور بود که کارشناسان سازمان بین‌المللی کار در محل به سرعت مشغول ارزیابی اشتغال در محل شدند تا اطلاعات مورد نیاز را درباره آسیب‌های وارد شده به بازار کار به دست بیاورند، بویژه، تخمین بزنند که شمار مشاغلی که در اثر زلزله از بین رفته‌اند چه اندازه بوده است.»

نمونه دوم: آسیای مرکزی و شرقی

بر اساس «گزارش جهانی اشتغال»، اروپا و آسیای مرکزی مشارکت چندان چشمگیری در روند جهانی بهبود بازار کار در سال گذشته نداشته‌اند، به رغم رشد اقتصادی مشهور در بسیاری از کشورهای منطقه در سالهای اخیر، کاهش محسوس در میزان بیکاران به چشم نمی‌خورد. در سال ۲۰۰۴ (۱۳۸۳)، سرجمع رقم بیکاران در منطقه ۳۵ میلیون نفر بود که یعنی به تقریب در سطح سال ۲۰۰۳ (۱۳۸۲)، در سال ۲۰۰۴ (۱۳۸۳)، سطح اشتغال در منطقه به میزان ۲ میلیون افزایش داشت که فقط در حد ۴ درصد افزایش جهانی اشتغال در همان سال بود. در ضمن، نسبت اشتغال به کل جمعیت همچنان رو به کاهش داشت و این هم در توافقی با روندی بود که در طی ده سال گذشته ادامه داشت. ولی، با وجود این روندهای راکد اشتغال و بیکاری در منطقه، یکی از شاخص‌های بازار کار منطقه‌ای نشان‌دهنده بهبودهای قابل ملاحظه‌ای در پنج سال گذشته بوده است: شاخص بهره‌وری نیروی کار. این پدیده را بویژه در اروپای مرکزی و شرقی مشاهده می‌کنیم که پس از آسیای جنوب شرقی بالاترین سطح افزایش بهره‌وری نیروی کار در جهان را نشان می‌دهند (و، منظور از بهره‌وری نیروی کار در اینجا عبارت است از تولید سرانه هر شاغل).

نمونه سوم: مسائل اشتغال جوانان: سراشیب انحطاط

«زنان و مردان جوان پر ارزش‌ترین دارایی‌های دنیا برای زمان حال و آینده هستند، ولی اینان گروهی را تشکیل می‌دهند که به میزان سهمگینی آسیب‌پذیرند. در طول سالهای اخیر بیکاری فزاینده در سطح جهانی بیش از همه به جوانان آسیب رسانده است و به وضوح می‌توان گفت که اکنون جوانان تمام کشورها شدیدترین ضربه‌های بیکاری جهانی را تحمل می‌کنند - بیکاری دردناکی که کمترین پیامد آن رسوخ احساس عدم امنیت اجتماعی در ذهن و روح جوانان است. موضوع مهم دیگر این است که جوانان تقریباً تمام کشورهای دنیای امروز قادر نیستند از تمام توان‌های بالقوه خود استفاده کنند، زیرا به مشاغل مولد و قابل اطمینان دسترسی ندارند.

در قیاس با بزرگسالان، جوانان امروز سه بار بیشتر در معرض بیکاری قرار می‌گیرند. با این وصف، بیکاری آشکار در واقع فقط نوک تخته یخی است که در سطح دریای بیکران بیکاری به چشم می‌خورد. چه در کشورهای صنعتی و چه در کشورهای کمتر پیشرفته، جوانان بسی بیشتر از بزرگسالان در معرض کارهای طاقت‌فرسا و طولانی، بویژه در بخشهای غیررسمی اقتصاد، قرار می‌گیرند و به آسانی قربانی بیکاری‌های موضعی یا فصلی می‌شوند. کارهای غیر تمام‌وقت، خشن، کثیف، فاقد بهره‌وری و دستمزدهای ناچیز و بسیار کمتر از «حداقل‌های رسمی» نصیب جوانان جویای کار می‌شود. این‌گونه کارها به طور معمول عاقبتی هم در پی ندارند: نه تجربه‌ای مفید نصیب آنان می‌شود، نه سابقه خدمت ارزشمند، نه مهارت یا اعتبار حرفه‌ای قابل استفاده. هیچ تردیدی نباید داشت که رابطه مستقیمی بین بیکاری جوانان و انواع آسیب‌پذیری‌های اجتماعی و خانوادگی وجود دارد. واقعیت این است که ناتوانی در یافتن یک شغل یا حرفه آبرومند و با دوام به نوعی احساس انزوا، «اخراج از جامعه» و «بی‌خاصیت بودن» می‌انجامد - احساس خطرناکی که ممکن است نیرومندترین عامل کشش به سوی فعالیتهای ممنوع و غیرقانونی باشد.

گذشته از اینها، در غالب جوامع دنیای امروز این پیش فرض بدفرجام ریشه دوانده است که بیکاری‌های پیشین جوانان را باید دلیل هشدار دهنده برای استخدام و به کارگرفتن آنها در آینده دانست.



خوشبختانه «در گزارش جهانی اشتغال»، سازمان بین‌المللی کار پس از توضیح و تشریح

روندهای موجود بیکاری‌های گوناگون، تحلیل‌های ارزشمندی هم از نوسانات بازار کار، بویژه در مورد جوانان، به عمل آورده است که آگاهی به آنها باید چراغ راه برنامه‌ریزان اقتصادی، طراحان توسعه اجتماعی و سیاستگذاران هر جامعه علاقه‌مند به سرنوشت آینده خود قرار گیرد. در گزارش مورد بحث، از حداکثر اطلاعات تازه و قابل اعتماد استفاده شده است تا روشنایی کافی بر عوامل موثر و دخیل در افزایش دشواری‌های جوانان امروز تابانده شود - بویژه به هنگام ورود به بازار کار.

علاوه بر این، گزارش یادشده به مشخص کردن شاخص‌هایی می‌پردازد که بسیاری از کیفیت‌های خاص جوانان جویای کار را به کمیت‌های قابل تشخیص و مقایسه مبدل می‌سازند و از این رهگذر به مسئولان و محققان و برنامه‌ریزان یاری می‌دهد تا با چشمان بازتر به تدوین استراتژی‌ها و برنامه‌های جامع‌تری برای اشتغال آبرومند نسل‌های جوان بپردازند. □

داروهای مرگبار

صنعت داروهای تقلبی در اوج رونق است

با ۳۲ میلیارد دلار سود خالص و هزاران قربانی در سال!

داروها موادی هستند شفافبخش، ولی اگر تقلبی باشند مرگ می‌آفرینند. با این حال، صنایع داروسازی جنایت‌پیشه‌ای پدید آمده‌اند که برای کسب درآمدهای نجومی نامشروع و غیر انسانی به تولید داروهای تقلبی می‌پردازند و هزاران بیمار بی‌خبر را در سرتاسر جهان به کام مرگ می‌فرستند - بیمارانی که با خریدن این گونه داروها در حقیقت مرگ و نیستی می‌خرند. داروهای تقلبی باز هم کشتار کرده‌اند. این بار در بیرومانی که در آنجا یک مرد ۲۳ ساله مبتلا به مالاریا جان سپرده است (۱۵ ژوئیه ۲۰۰۴) صرفاً به دلیل آن که داروی تقلبی به او فروخته‌اند. این دارو، به گفته کارشناسان، فقط حاوی ۲۰ درصد از آрте می‌سی نین^۱ اعلام شده بوده است. پل نیوتون، از پژوهشگران دانشگاه آکسفورد (بریتانیا) در مورد این مرگ به تحقیق پرداخته

1. Artémisinine

است: «بیمار بخت‌برگشته یک قرص آورده سونات^۱ تقلبی که از روی قرص‌های ساخته شده در کارخانه داروسازی گویی لین چین کپی برداری می‌شده است مصرف کرده بود. پس از خوردن این قرص بیمار از حال می‌رود و بعد جان می‌سپارد.» وی ادامه می‌دهد که، «داروهای تقلبی به مقیاس وسیعی در آسیای جنوب شرقی توزیع می‌شوند.»

در حال حاضر، چنین به نظر می‌رسد که در این منطقه از دنیا فقط قرص‌های ساخت کارخانه یاد شده به طور تقلبی ساخته می‌شود و به بازار می‌آید. ولی به دلیل ضعف دستگاههای کنترل بیم آن می‌رود که این گونه داروها در سطح وسیع تری به فروش برسند. بر اساس بررسی‌های تازه‌ای که از سوی *The Lancet* به عمل آمده است تا حدود ۴۰ درصد از فرآورده‌های دارویی که قاعدتاً باید حاوی آرته سونات باشند، فاقد این ماده فعال هستند و بنابراین هیچ اثر درمانی ندارند! حال آنکه آرته سونات در زمان حاضر بهترین داروی موجود برای درمان مالاریای مقاوم در برابر دیگر داروهای شیمیایی است.

داروهای تقلبی: آفت مرگبار

نزدیک به ۴۰۰,۰۰۰ مرگ پس از سال ۲۰۰۱ در چین، ۲۵۰۰ مرگ در نیجریه (۱۹۹۵)... اینها گوشه‌های ناچیزی از اندک ارقام شناخته شده هستند. شمار واقعی قربانیان داروهای تقلبی در تاریکی و سکوت مطلق پنهان مانده است. هر ساله در سرتاسر دنیا، صدها زن و مرد و کودک قربانی این تجارت پلید و مرگبار می‌شوند. این صنعت خونبار که بر پایه تقلب و جعل و فریبکاری بنا شده است، بویژه در کشورهای جهان سوم بیداد می‌کند. ولی دنیای ثروتمند نیز از این آفت در امان نمانده است. در سال ۲۰۰۴ (۱۳۸۳)، نزدیک ۹۰۰,۰۰۰ فرآورده دارویی تقلبی در اتحادیه اروپا کشف و ضبط شده است!

از دیدگاه «سازمان جهانی بهداشت» داروی تقلبی فرآورده‌ای است که ترکیب و عناصر فعال موجود در آن با معیارهای عملی همسانه نیست. بنابراین، چنین دارویی فاقد تأثیرات مورد نظر است و اغلب برای شخص بیمار خطرناک محسوب می‌شود.

داروهای تقلبی به روشها و اشکال گوناگون ساخته می‌شوند، و ممکن است که از نوع داروهای دارای مارک‌های معروف و اطمینان‌بخش باشند یا از نوع داروهای ژنریک.

روشها و اشکال اصلی ساخت و عرضه داروهای تقلبی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. ممکن است داروهای تقلبی عناصر فعال داروی اصلی را هم در بر داشته باشند، ولی با یک بسته‌بندی تقلیدی یا حتی بدون هرگونه بسته‌بندی. انبار کردن در هم و بی‌بند و بار این‌گونه داروها یک روش عادی ولی بسیار خطرناک است. در واقع، نگاهداری داروها در شرایط مناسب یکی از ضرورت‌های حفظ کیفیت و ثمربخش آنها است، بویژه در برابر گرما، رطوبت، آفتاب، و... ۲. ممکن است داروهای تقلبی عناصر فعال داروی اصلی را در بر داشته باشند، ولی نه به اندازه لازم. به همین دلیل، اثربخشی آنها ناچیز یا مسئله‌ساز خواهد بود.
۳. ممکن است داروی تقلبی دارای عناصر متفاوت از عناصر موجود در داروی اصلی باشد — چیزی که در واقع دروازه بی‌نگهبانی است در برابر انواع سوء استفاده‌ها،
۴. و، سرانجام، این امکان هم وجود دارد که داروی تقلبی حاوی هیچ‌گونه عنصر فعالی نباشد، که این در واقع نوعی شبیه دارو یا نوعی داروی خیالی است با مارک و اسم و رسم داروی اصلی.

استعمال این نوع داروها، چنانچه واقعاً برای درمان بیماری‌های بالقوه‌کشنده به کار گرفته شود — مانند تب مرداب (مالاریا)، سیل، یا آلودگی به ویروس ایدز — عواقبی فاجعه‌بار در پی خواهد داشت.

یک صنعت مرگ‌آفرین در اوج رونق!

بر اساس آمار و شواهد موجود، از هر دو نوع دارویی که در جهان فروخته می‌شود حداقل یکی از آنها تقلبی است. به موجب آمار ارائه‌شده از سوی «سازمان مواد غذایی و دارویی»^۱ آمریکا، داروهای تقلبی در حدود ۱۰ درصد از بازار جهانی دارو را تشکیل می‌دهند — که یعنی ۳۲ میلیارد دلار سود خالص در سال! و، این روندی است که اثری از کاهش یا توقف در آن دیده نمی‌شود. به موجب برآوردهای «فدراسیون بین‌المللی صنایع دارویی»^۲، قاچاق داروهای تقلبی ۲۵ برابر داد و ستد هرویین و ۵ برابر تجارت سیگار سود خالص به بار می‌آورد! انواع پومادها، کرم‌ها، شربت‌ها، قرص‌ها و پودرها در میان داروهای تقلبی یافت می‌شود.

ساخت داروهای تقلبی کار پر منفعتی است که احتیاج به تدارکات و نقل و انتقال‌های

1. Food and Drug Administration (FDA)

2. International Federation of Drug Industries (IFDI)

دشواری ندارد. حتی تأسیسات بزرگی هم برای این کار لازم نیست. با هزینه‌های ناچیزی می‌توان داروی تقلبی ساخت. در بیشتر موارد، یک انبار متروک یا حتی یک پستوی کوچک مغازه برای وارد شدن به تولید داروهای تقلبی کافی است. به موجب گزارش‌های «سازمان جهانی بهداشت» (وابسته به سازمان ملل متحد)، در آفریقا مأموران توانسته‌اند جاعلان داروها را حتی پشت یک درخت قطور در حین انجام کار دستگیر کنند! فروش این گونه داروها به طور نامنظم در کوچه پس کوچه‌ها یا در کنار خیابان‌ها و جاده‌ها صورت می‌گیرد.

۶۰ درصد داروی تقلبی در آسیا و آفریقا

با گسترش جهانی شدن داد و ستدهای تجاری، بازار پرسود داروهای تقلبی نیز به سرعت گسترش می‌یابد - حتی در کشورهای ثروتمند که خرید و فروش‌های اینترنتی به دست‌اندرکاران تولید و توزیع داروهای تقلبی امکان داده است که با حداکثر آرامش خاطر سودهایی نجومی از این تجارت جنایت‌کارانه به دست بیاورند. داروهایی مانند کورتیکوئیدها، داروهای ضد التهاب و انواع ویاکرا اغلب از طریق شبکه‌های الکترونی، بدون هرگونه کنترلی، به فروش می‌رسند. و، «سازمان جهانی بهداشت» برآورد کرده است که حداقل ۴۰ درصد داروهای تقلبی در کشورهای توسعه یافته جریان می‌یابند.

۴۰ درصد در این مورد به معنای آن است که ۶۰ درصد بقیه داروهای تقلبی در کشورهای کمتر توسعه یافته و فقیر به مصرف می‌رسند - کشورهایی که به طور معمول در مرزهای خود امکانات قابل اعتمادی برای کنترل این نوع قاچاق‌های مرگبار در اختیار ندارند. کارشناسان تخمین زده‌اند که تا ۵۰ درصد - یا حتی بیشتر - داروهای مصرف شده در بعضی از کشورهای کمتر توسعه یافته، از نوع داروهای تقلبی هستند.

بویژه در آسیا و آفریقا. در نیجریه، به عنوان نمونه، از هر ۱۰ داروی فروخته شده، دست‌کم ۶ تای آنها فاقد ضوابط اصلی است. همین طور است در گینه، که در آنجا بیش از ۶۰ درصد داروهای موجود در بازار منشأ تقلبی دارند.

بدین ترتیب، می‌توان حدس زد که در کشورهای فاقد قوانین و ضوابط ناظر بر تولید و توزیع

مواد دارویی، بویژه در شرایطی که عرضه داروهای اساسی ناکافی و، مهم‌تر از آن، بسیار گران‌قیمت باشد، بخش انبوهی از مردم قادر به تهیه داروهای اصیل نخواهند بود و، ناگزیر به داروهای تقلبی روی می‌آورند که هیچ مرجعی تقلبی بودن آنها را اعلام نکرده و، در ضمن، ارزان‌تر از داروهای مارک‌دار و شناسامه‌دار هستند. بویژه، در کشورهایی که حتی برای داروهای تجویز شده و به مصرف رسیده در بیمارستان‌ها هم باید پول پرداخته شود، گسترش بازارهای دارویی موازی اجتناب‌ناپذیر است.

افریقای سیاه، قربانی اصلی

افریقای سیاه بشدت تحت تأثیر این تجارت مرگبار قرار گرفته است. چرا؟ برای آنکه افریقا تحت فشارهای سنگین و پیاپی یک رشته مصیبت‌های اجتماعی و اقتصادی قرار داشته است. بیماری خطرناک و واگیردار ایدز نیروهای فعال قاره را بشدت کاهش داده است.

علاوه بر این، جنگ‌های داخلی خانمان برانداز یا اختلافهای مرزی پایان‌ناپذیر بسیاری از کشورهای افریقایی را از پای درآورده است. کاهش ارزش پول‌های محلی موجب گرانی روزافزون کالاهای وارداتی شده است. در بستر این وضع و حال بی‌سر و سامان است که قاچاق داروهای تقلبی و بسیاری چیزهای دیگر رشد و توسعه می‌یابد.

با توجه به چنین شرایطی است که امروزه، قاره افریقا به صورت سرزمین برگزیده قاچاقچیان سراسر دنیا درآمده است، و سازندگان مواد تقلبی و انواع جاعلان و فریبکاران از آسیای جنوب شرقی، امریکای لاتین، هند و حتی بعضی از جمهوری‌های اروپای شرقی بدانجا روی آورده‌اند.



ولی بسیاری از دیگر مناطق دنیا نیز به مصیبت داروهای تقلبی گرفتار آمده‌اند. به عنوان مثال، در لبنان به آسانی می‌توان با داروهای تقلبی وارد شده از پاکستان، عراق یا مصر مواجه شد - بویژه انسولین و قرص‌های ضدبارداری، که در بیشتر موارد حاوی چیزی نیستند جز پودر پلک! یا حتی محفظه‌های بزرگ و انباشته از ویاگرا که در بیشتر موارد، به رغم اعلام ۱۰ درصد ماده فعال اصلی، محتوای آنها هیچ چیز اصیلی در بر ندارد.

در شمال افریقا نیز، بویژه در بازارهای الجزایر و مراکش، ویاگرا و دیگر داروهای تقلبی موج

می‌زنند - به عنوان مثال، در بازارهای مشهور «سوق الفلاح» (بازار کشاورزان)، این گونه بازارها در عمل محل خرید و فروش انواع خرت و پرت‌هاست - از گلگیر اتومبیل و کربوراتور گرفته تا وسایل برقی خانگی و داروهای تقلبی یا قاچاق.

به گفته فوزی محمد، رئیس سندیکای داروخانه‌داران اوجده، در شمال شرقی مراکش و هم مرز با الجزایر، «در اینجا با انبوهی از مواد دارویی گوناگونی سر و کار داریم که یا از اسپانیا، یا از کشورهای اروپای شرقی، از لیبی، یا از مصر وارد می‌شوند. به عنوان نمونه می‌توانم از ویاگرا نام ببرم که در سرتاسر دنیا شناخته شده است. اما، در اینجا ما با وگرا سر و کار داریم، نه ویاگرا. قاچاقچیان با اسم و رسم داروها بازی می‌کنند. و، اگر بخواهم از تمام مواد دارویی وارد شده به این محل اسم ببرم باید بگویم که به طور کلی پنجاه داروی اختصاصی را در بر می‌گیرند، مانند مثلاً بعضی داروهای آرامبخش از نوع کلونوپین، یا مواد ضد عفونت‌ها، و بعضی داروهای ضد التهاب.» □

مالیات‌های اضافی برای مبارزه

با آلودگی هوا!

آیا با تحمیل مالیات‌های تصاعدی می‌توان اتومبیل‌های آلوده‌ساز را کاهش داد؟

اصل بحث‌انگیز «پرداخت جریمه از سوی صاحبان اتومبیل‌های آلوده‌ساز»، از اول ماه ژوئیه ۲۰۰۶ (مرداد ۱۳۸۵) به طرزی «ملایم» در فرانسه مورد عمل قرار گرفته است. این پرداخت که آن را «مالیات» یا «عوارض» نامیده‌اند مبتنی بر این اصل است که دارندگان اتومبیل‌هایی که بیشتر از همه گاز کربنیک در فضا پخش می‌کنند باید جریمه بپردازند.

مبلغ این جریمه یا مالیات جدید بر اساس سطح معینی از گاز کربنیک که از آگروز اتومبیل خارج می‌شود محاسبه خواهد شد. به طور کلی می‌توان گفت که این مالیات تازه مربوط می‌شود به مدل‌هایی که میزان گاز کربنیک خارج شده از آگروز آنها از ۲۰۰ گرم در کیلومتر بیشتر باشد (در ضمن، یادآور می‌شویم که این گاز با فرمول شیمیایی CO_2) یکی از مهم‌ترین گازهای متصاعد شده از دستگاهها و تأسیسات مختلف است که موجب افزایش «تأثیر گلخانه‌ای» در جو کره زمین می‌شوند.

مالیتهای اضافی اتومبیل‌های لوکس

تأثیر این مالیات جدید بر بودجه خریداران این مدل‌ها به طور نسبی اندک خواهد بود، زیرا برحسب محاسبات «آژانس محیط زیست و مدیریت انرژی» چیزی خواهد بود در حد ۷/۷۰ درصد فروش‌ها. اتومبیل‌های موردنظر آنهایی هستند که دارای موتورهای نیرومند بوده و جزو انواع اتومبیل‌های لوکس به حساب می‌آیند.

برای خریداران این نوع اتومبیل‌ها، جریمه آلودگی متفاوت خواهد بود. عوارض اضافی مساوی است با ۲ یورو بر حسب هر گرم گاز دی اکسید کربن (CO_2)، برای اتومبیل‌هایی که گاز خروجی آنها بین ۲۰۱ گرم و ۲۵۰ گرم باشد.

بدین ترتیب، خریدار یک اتومبیل اودی تی تی رودستر^۱ (۱۹۰ اسب بخار) که در هر کیلومتر ۲۳۰ گرم گازکربنیک بیرون می‌دهد - یعنی ۳۰ گرم بیشتر از ۲۰۰ گرم معاف از مالیات - مالیات اضافی بالغ خواهد شد بر سی بار ۲ یورو، یعنی ۶۰ یورو. برای اتومبیلی که قیمت‌اش ۳۲،۵۴۰ یورو است، این رقم مالیات اضافی عملاً ناچیز است.

چنانچه مقدار گازکربنیک موجود در خروجی اگزوز بیشتر از ۲۵۰ گرم در هر کیلومتر باشد، صورت‌حساب مالیاتی اندکی شورتر خواهد شد: هر گرم گازکربنیک اضافی در این مورد برای صاحب اتومبیل ۴ یورو تمام خواهد شد.

صاحب خوشبخت یک پورشه ۹۱۱ توربوکابریوله (۴۳۰ اسب بخار) که قیمت رسمی آن به ۱۴۳،۵۸۴ یورو می‌رسد (با ۳۳۹ گرم گازکربنیک در هر کیلومتر)، برای دریافت مفاصاحساب مالیاتی خود باید ۴۵۶ یورو اضافی بپردازد - چیزی که متناظر است با پنجاه بار ۲ یورو برای گازهای خروجی بین ۲۰۱ و ۲۵۰ گرم (که یعنی ۱۰۰ یورو) که یک مالیات اضافی ۴ یورو ضرب در ۸۹، یعنی ۳۵۶ یورو به آن افزوده می‌شود.

اتومبیل‌های آلوده‌ساز و مالیتهای اضافی

تمام اتومبیل‌های نو که پس از اول ژوئیه ۲۰۰۶ مورد بهره‌برداری قرار گیرند، مشمول این اضافه مالیات خواهند بود. این اضافه مالیات به آن دسته از اتومبیل‌های دست دوم هم که پس از اول

ژوئن ۲۰۰۴ مورد بهره‌برداری قرار گرفته باشند تعلق خواهد گرفت. بنابراین، مالک جدید اتومبیل باید این مالیات اضافی را هم بپردازد. از سوی دیگر، یک مالیات ویژه هم از اول ژانویه ۲۰۰۶ برای وسایل نقلیه گروهی در نظر گرفته شده است.

با این وصف، چندان مسلم نیست که این مالیات‌های اضافی تأثیر بازدارنده‌ای روی خریداران اتومبیل‌های آلوده‌ساز داشته باشد. مدیر بخش «هوا، اصوات و کارآیی انرژی» آژانس محیط زیست، آقای آلن مورشوان، منصفانه می‌پذیرد، که «هدف این مالیات اضافی در واقع نمادین است». به نظر او، مؤثرتر از این مالیات‌های اضافی، برچسب مخصوص انرژی اتومبیل‌ها است که الصاق آن روی اتومبیل در ۱۰ مه ۲۰۰۶ اجباری شده است و احتمالاً تأثیر بیشتری در تغییر موضع خریداران خواهد داشت.

از این به بعد، در فرانسه، هر اتومبیل فروخته شده در یکی از هفت گروه تعیین شده طبقه‌بندی خواهد شد: از گروه «A» برای اتومبیل‌های بسیار تمیز - یعنی آنهایی که کمتر از ۱۰۰ گرم گازکربنیک در هر کیلومتر بیرون می‌دهند، تا «G» برای اتومبیل‌هایی بسیار آلوده‌ساز - یعنی آنهایی که بیش از ۲۵۰ گرم گازکربنیک در هر کیلومتر بیرون می‌دهند. برچسب ویژه‌ای، نظیر آنچه برای دستگاه‌های برقی خانگی وجود دارد، روی اتومبیل‌ها چسبانده خواهد شد.

در مورد کارآیی این برچسب‌ها، آقای مورشوان بسیار خوشبین است و برای اثبات این خوشبینی یادآور می‌شود که پس از نصب این برچسب‌ها روی لوازم برقی خانگی، یخچال‌هایی که در گروه (G) طبقه‌بندی شده باشند دیگر به فروش نمی‌رسند. با این حال، واقعیت دیگری هم وجود دارد که نشان می‌دهد به طور کلی، انگیزه‌های مالیاتی هیچ‌گاه مشوقی برای خرید مدل‌های «تمیز» نبوده است. به همین دلیل است که، به عنوان مثال، سهم اتومبیل‌های برقی، یا برقی - گازی در کل فروش اتومبیل، با همه تبلیغاتی که برای آنها می‌شود، تاکنون اندکی بیش از ۵/۳ درصد بوده است.

این را هم یادآور شویم که، پس از اول ژانویه ۲۰۰۶، اتومبیل‌هایی که کمتر از ۲۰۰ گرم گازکربنیک بیرون دهند می‌توانند از یک اعتبار مالیاتی ۲۰۰۰ یورویی استفاده کنند، و این آستانه ۲۰۰ گرمی در سال ۲۰۰۸ به ۱۴۰ گرم کاهش خواهد یافت، و امتیاز مالیاتی - اعتباری آن نیز به ۳۰۰۰ یورو خواهد رسید، اگر خرید اتومبیل جدید همراه باشد با اوراق کردن اتومبیلی که پیش از اول ژانویه ۱۹۹۷ شماره‌گذاری شده باشد.

ممنوعیت استخدام پرستار خارجی

در انگلستان

علت: ایجاد شغل برای پرستاران داخلی یا تلاش برای حل مسئله کسری بودجه؟

«سازمان بهداشت ملی» انگلستان در ماه ژوئیه گذشته (۱۴ ژوئیه ۲۰۰۶) به موجب آیین‌نامه جدیدی که ناظر بر استخدام پرستاران خارجی برای خدمت در بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های دولتی است، به اطلاع همگان رسانده است که تمام پرستاران خارجی که در سازمانها و نهادهای بهداشتی و درمانی بریتانیا خدمت می‌کنند باید دارای «پروانه کار» باشند.

علت این تغییر وضعیت حقوقی کارکنان خارجی در مشاغل پرستاری و پزشکی‌یاری آن است که به فارغ‌التحصیلان دانشکده‌ها و مدارس تخصصی تربیت پرستار و دیگر تکنسینهای پزشکی فرصت‌های بیشتری برای استخدام داده شود.

ماجرای این قرار است که بین سالهای ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ (۱۳۸۴ - ۱۳۸۳) به دلیل انگیزه‌های مالی و شغلی گسترده‌ای که برای جلب متقاضیان خارجی شغل پرستاری به انگلستان مطرح شده بود، بیش از ۱۱,۵۰۰ پرستار غیرانگلیسی از کشورهای خارج از اتحادیه اروپا به انگلستان راه یافته بودند و در نقاط مختلف استخدام شده و به کار ادامه می‌دادند. به موجب آخرین آمار که در این زمینه منتشر شده است، هند در ظرف این مدت بیشترین «صادرات پرستار» به انگلستان را داشته است و، پس از هند، کشورهای فیلیپین و استرالیا به ترتیب دومین و سومین مقام را در این زمینه به خود اختصاص داده بودند.

ورود پرستار ممنوع!

اکنون، با این سیاست جدید در زمینه اشتغال پرستاران، داوطلبان خارجی این شغل دیگر نمی‌توانند به انگلستان راه یابند، زیرا بدون در دست داشتن «پروانه کار» هیچ داوطلبی مجاز نخواهد بود که فرمهای مخصوص درخواست شغل پرستاری را پر کنند. و، به دست آوردن پروانه یا اجازه کار نیز منوط به آن خواهد بود که برای شغل مورد نظر نه متقاضی انگلیسی وجود داشته باشد و نه متقاضی اهل یکی از کشورهای اتحادیه اروپا.

بدین ترتیب، شغل پرستاری از فهرست مخصوص نیازمندی‌های اضطراری وزارت کشور حذف می‌شود و در ردیف بندهای ۵ و ۶ فهرست نامبرده قرار می‌گیرد. این بندها مخصوص پرستارانی است که بین پنج تا هجده ماه تجربه کار در زمینه تخصصی خود داشته باشند.

سپر بلای دولت در برابر بحران بیکاری

این تغییر سیاست و جا به جایی‌های شغلی ناشی از آن در حقیقت واکنشی است در برابر تراکم زیاده از حد نیاز در سطح متقاضیان شغل پرستاری که در عمل موجب شده است بسیاری از انگلیسی‌های فارغ‌التحصیل مدارس پرستاری داخلی نتوانند حتی پس از گذراندن آزمون‌های تخصصی به شغل‌های مناسب دست یابند.

ولی، «کالج تخصصی پرستاری»^۱، که مشهورترین دانشکده تخصصی تربیت پرستار در انگلستان محسوب می‌شود، برخوردی بشدت انتقادآمیز با این سیاست دولت داشته است.

دکتر بیورلی مالون، دبیرکل «کالج تخصصی پرستاری» معتقد است: «پرستاران بین‌المللی همواره به هنگام ضرورت و احتیاج در اینجا حاضر بوده‌اند و اکنون استنباط آنها این است که دولت به دلیل بحران مالی و نارسایی‌های موجود در کشور، آنها را سپر بلای خود ساخته است.»
دکتر مالون اضافه می‌کند: «حذف شغل پرستاری از فهرست نیازمندی‌های اضطراری چیزی نیست جز نوعی کوه بینی به بدترین مفهوم کلمه و می‌دانیم که اکثریت وسیع پرستاران خارجی در انگلستان در ردیف‌های ۵ و ۶ فهرست مشاغل مورد نیاز قرار دارند، و دقیقاً به همین دلیل است که شاغلان طبقه بندی شده در این ردیف‌ها بیشترین ضربه را از بابت سیاست جدید دولت دریافت خواهند داشت.»

دبیرکل «کالج سلطنتی پرستاری» به این اعتراضات هم اکتفا نمی‌کند و با روشن بینی حرفه‌ای خاص خود توضیح می‌دهد:

«چنانچه این وضع ادامه یابد، من تضمین می‌دهم که آثار و عواقب زیانمند آن، هم در حال حاضر و هم در آینده نزدیک، گریبانگیر ما خواهد شد. واقعیت انکارناپذیر این است که در طول پنج تا ده سال آینده بیش از ۱۵۰,۰۰۰ پرستار حرفه‌ای و

مغرب به سن بازنشستگی خواهند رسید، و ما قادر نخواهیم بود که جای خالی آنها را فقط با پرستاران تعلیم دیده در داخل کشور پر کنیم.»

تلاش برای حل کسری بودجه‌ها

در پاسخ به این گونه اعتراض‌های مستند و منطقی، وزیر بهداشت و درمان، لرد وارنر، تنها به این یادآوری اکتفا می‌کند که استخدام پرستاران بین‌المللی به مقیاس زیاد همواره به عنوان یک اقدام کوتاه‌مدت مورد عمل قرار گرفته است.

وی می‌افزاید: «سرمایه‌گذاری‌های اضافی برای آموزش‌های فنی و حرفه‌ای بدان معنا است که کشور ما دیگر چندان احتیاجی به استخدام پرستاران درجه ۲ خارجی ندارد. در هر حال، این تغییرات شامل پرستاران شاغل کنونی در انگلستان نمی‌شود و هنوز هم به پرستاران متخصص نیازمندیم.» بررسی ویژه‌ای که در اواخر مرداد ماه گذشته از سوی «شورای ریسان دانشگاه‌ها» به عمل آمده بود نشان می‌داد که در ۲۰ دانشگاه مورد تحقیق، بیش از ۸۰ درصد از فارغ‌التحصیلان دروهای پرستاری در تابستان جاری هنوز در انتظار یافتن شغل به سر می‌برند - رقمی که در ماه مشابه سال گذشته فقط ۳۰ درصد بود.

شورای یاد شده که دانشگاه‌های دارای دانشکده پرستاری را نمایندگی می‌کند، در بیانیه خود اعلام داشته است که وضع بسیار وخیم به نظر می‌رسد. در این بیانیه آمده است که، به عنوان مثال، فقط یک‌چهارم از دانشجویان فارغ‌التحصیل یک دانشگاه لندن به کار مناسب خود مشغول شده‌اند، و در شمال شرقی کشور، تعداد فارغ‌التحصیلان یک دانشکده مامایی که به کار مشغول شده‌اند از ۵ درصد تجاوز نمی‌کند.

آندرو موریسون، وزیر بهداشت و درمان «کابینه سایه»، می‌گوید: «این سیاست بحث‌انگیز در حقیقت حرکتی است برای پوشاندن شرمساری دولت از کاهش استخدام کارکنان فنی در بیمارستان‌ها و منجمد ساختن شغل‌های پرستاری به مناسبت تلاشی مذبوحانه برای حل مسئله کسری ۵۰۰ میلیون پوندی بودجه دولت.»

برای آگاهی بیشتر از مسئله، بد نیست بدانیم که پرستاران خارجی شاغل در انگلستان در وهله نخست از کشورهای زیر می‌آیند:

۳,۶۹۰ نفر	هند
۲,۵۲۱ نفر	فیلیپین
۹۸۱ نفر	استرالیا
۹۳۳ نفر	افریقای جنوبی
۴۶۶ نفر	نیجریه
۳۵۲ نفر	هند غربی
۳۱۱ نفر	زیمبابوه
۲۸۹ نفر	نیوزیلند
۲۷۲ نفر	غنا
۲۰۲ نفر	پاکستان
۱,۴۵۷ نفر	دیگر کشورها
۱۱,۴۷۷	
۱۱,۴۷۷	جمع

مأخذ: «شورای پرستاری و ماما»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
گفتار در باب کهولت
رتال جامع علوم انسانی

یا تأمین اجتماعی در قرن بیست و یکم

دانشکدهٔ امور اجتماعی دانشگاه میشیگان در ایالات متحد آمریکا، بر اساس یک سنت دیرپای دانشگاهی، و ایجاد ارتباط مستقیم بین مباحث مطرح شده در متن برنامه‌های درسی پژوهشی رشته‌های مختلف تحصیلی، همه ساله رشتهٔ گفتارهایی برگزار می‌نماید که به طور معمول با دعوت از متخصصان و کارشناسان و مسئولان اجرایی دست‌اندر کار در زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی شکل می‌گیرد. به مناسبت این گفتارها داد و ستدهای فکری - تجربی سودمندی بین

دانشگاهیان و مسئولان اجرایی بر قرار می‌شود که در نهایت امر به سود هر دو طرف تمام می‌شود - بدین طریق که دانشگاهیان از بحث و تحقیق‌های ملال‌آور در برج عاج‌رهایی می‌یابند و، از طرف دیگر، مسئولان اجرایی و محافل تصمیم‌گیری در زمینه‌های خاص خود، صرفاً بر اساس استنباط‌های شخصی یا دستورالعمل‌ها و مقررات خشک و نامربوط به واقعیت‌های روز، عمل نمی‌کنند.

تأمین اجتماعی در قرن بیست و یکم

آنچه در پی می‌آید، خلاصه‌ای است از گفتار پرباری که به وسیله فرماندار ایالت میشیگان، ادوارد م. گراملیچ، در یکی از این رشته‌گفتارها ایراد شده و موضوع آن در اطراف «تأمین اجتماعی در قرن ۲۱» دور می‌زند. روشن است که استخوان‌بندی این گفتار بر اساس ساختارها و مسائل ویژه جامعه خاص شخص سخنران استوار شده است، با این حال، از آنجا که وی، نه به عنوان فرماندار یک ایالت، بلکه به عنوان اقتصاددان برای بحث درباره تأثیر کهولت بر برنامه‌های تأمین اجتماعی دعوت شده است، می‌توان امیدوار بود که آگاهی به چنین مسائلی برای کارشناسان و مسئولان امور اجتماعی جامعه‌های دیگری هم که با چنین رویدادهایی درگیر شده باشند حائز اهمیت خواهد بود. و، اینک، گزیده‌ای از گفتار مورد بحث:

«خوشحالم که این فرصت به من داده شده است. این رشته‌گفتارها به طور معمول برای بحث و گفت‌وگو در باب مسائل اجتماعی و زیست‌شناختی مرتبط با کهولت و سالخوردگی پایه‌گذاری شده است. بنابراین، دعوت از یک اقتصاددان برای اظهار نظر در باب مسائل ناشی از سالخوردگی به منزله نوعی سعه صدر در پرداختن به موضوع است، و من عمیقاً از افتخاری که نصیب شده است احساس غرور می‌کنم. بحث امروز من در باب تأمین اجتماعی است که بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین برنامه دولت فدرال را تشکیل می‌دهد و، در عین حال، دارای آشکارترین تأثیر بر رفاه مالی سالمندترین لایه‌های جامعه است.

در سال مالی گذشته، تأمین اجتماعی ۳۸۷ میلیارد دلار به عنوان مستمری به ۴۵ میلیون نفر پرداخته است. این مستمری‌ها به تقریب ۴۰ درصد درآمد کسب شده از سوی خانواده‌های سالمند و بیش از ۸۰ درصد درآمد فقیرترین خانواده‌های سالمند را تشکیل می‌دهد. روشن است که تأمین اجتماعی فقر ناشی از سالمندی را برطرف نساخته، ولی این را هم باید دانست که تا حد زیادی موجب کاهش فقر سالمندان از ۳۵ درصد در ۱۹۵۹ به ۱۱ درصد امروز بوده است. به

دلیل پشتیبانی از سالمندان تمام سطوح درآمد، این برنامه از نظر سیاسی نیز محبوب‌ترین بخش نظام تأمین اجتماعی را تشکیل داده است و نظرخواهی‌های پیاپی نیز این را به اثبات رسانده‌اند. سیاستمداران تأمین اجتماعی را «سومین خط انتقال نیرو» در سیاست‌های اجتماعی امریکامی دانند: «دست زدن به این خط به منزله مرگ آنی است.»

پیشینه تاریخی: از رشد سریع تا شروع رکود

قانون تأمین اجتماعی اصلی به سال ۱۹۳۵ بر می‌گردد و، در حقیقت، مهم‌ترین و پر دوام‌ترین سیاستی بود که از سوی فرانکلین روزولت در چارچوب برنامه مشهور «اقدام بزرگ» به اجرا گذاشته شد. تاریخچه این برنامه در قرن بیستم نوعی رشد مداوم بوده است. راه و رسم پرداخت حق بیمه از طریق حقوق‌ها و دستمزدها به طور مشترک از سوی کارفرمایان و کارگران از ۲ درصد در سال ۱۹۳۷ شروع شد و در پایان قرن به ۱۲/۴ درصد رسید. در سال، ۱۹۳۷، این برداشت از نخستین ۳۰۰۰ دلاری دستمزدها صورت می‌گرفت و اکنون به برداشت از نخستین ۷۶,۲۰۰ دلار رسیده است. این طرح از نظر پوشش در آغاز چندان وسیع نبود، ولی امروز ۹۶ درصد از نیروی کار را در بر می‌گیرد. مستمری‌های پرداخت شده از این محل نیز به تدریج افزایش یافته است. در سال ۱۹۵۴، یک برنامه بیمه از کار افتادگی نیز به مستمری بازنشستگی عادی افزوده شد، و مستمری‌ها نیز به طور خودکار از اوایل ۱۹۷۵ با یک ضریب تعدیل در برابر تورم تکمیل شد. اما، با آنکه در طول قرن بیستم رشد سریع طرح‌های گوناگون تأمین اجتماعی همه جا بر سر زبان‌ها بود، در این نخستین سال‌های قرن بیست و یکم وضع به طور محسوس تغییر یافته و رشد برنامه‌های تأمین اجتماعی با رکورد مواجه شده است. موضوع از این قرار است که برنامه تأمین اجتماعی در این جامعه به مرحله بلوغ و پختگی رسیده است — بدان معنا که پوشش تقریباً همگانی شده و مستمری‌ها نیز به تقریب همراه با دستمزدها و حقوق‌ها افزایش می‌یابند. با این وصف، مسئله عمده در این اوایل قرن بیست و یکم آن است که، درست برخلاف قرن بیستم، در جامعه ما نوعی سالخوردگی انبوه جمعیت به چشم می‌خورد. در سال ۱۹۵۰، برای تأمین مستمری هر نفر ۱۶ نفر حق بیمه می‌پرداختند، ولی در حال حاضر این تعداد ۳/۴ نفر رسیده و برآورد می‌شود که تا سه دهه دیگر به ۲ نفر کاهش خواهد یافت. نتیجه این وضع آن است که نوعی افزایش فوری حق بیمه‌ها که اکنون در حد ۲/۶ درصد است تا سطح شاید ۱۵

درصد لازم خواهد بود تا بر اساس نظام کنونی تأمین اجتماعی، مستمری‌های قابل پرداخت تا سنین هفتاد و پنج سالگی فراهم گردد و، شاید هم در ظرف این مدت افزایش‌های بیشتری در حق‌بیمه‌ها نیز ضرورت پیدا کند.

ولی، مسئله این است که برخلاف قرن بیستم که این‌گونه افزایش‌های حق‌بیمه‌ها رایج‌ترین راه‌حل برای گشودن معضل کسر بودجه‌های تأمین اجتماعی محسوب می‌شد، در قرن بیست و یکم سخنگویان و نظریه‌پردازان هر دو حزب اصلی کشور با هرگونه افزایش حق‌بیمه مخالف‌اند و بعضی‌ها حتی سخن از ضرورت کاهش حق‌بیمه‌ها به میان می‌آورند.

خلاصه کلام اینکه آنچه در قرن بیستم از نظر سیاسی کارآیی داشت، امروز در قرن بیست و یکم، این کارآیی را از دست داده است.

در این گفتار، کوشش من بر آن خواهد بود که راه و روشهای اقتصادی و سیاسی تأمین اجتماعی در قرن بیستم را در چارچوب شرایط ویژه قرن بیست و یکم مورد ارزیابی قرار دهم. در این زمینه سعی خواهم داشت هدف‌هایی را که فکر می‌کنم جامعه آمریکا در قرن بیست و یکم در زمینه تأمین اجتماعی بر خواهد گزید، همراه با بعضی مسائل عمده نظام تأمین اجتماعی کنونی، مورد بررسی قرار دهم. و، در این کوشش از تجربه‌های دیگر کشورها نیز استفاده خواهم کرد: بسیاری از کشورهای دیگر نیز برنامه‌های تأمین اجتماعی خود را تقریباً در همان زمانی شروع کرده‌اند که آمریکا شروع کرد، و بسیاری دیگر از کشورها نیز با مسائلی شبیه به مسائلی ما در تأمین اجتماعی دست به گریبان هستند. سپس، من راه‌حل شخصی خود را در زمینه اصلاح نظام تأمین اجتماعی پیش خواهم کشید - اصلاحاتی که، به رغم راه‌حل‌هایی که آنها برگزیده‌اند یا برخواهند گزید، باید بر اساس افزایش محسوس پس‌اندازهای ملی استوار باشد - چیزی که در حقیقت به معنای تکیه بیشتر مستمری‌ها بر اندوخته‌های قبلی خواهد بود.

هدف‌ها و مسئله‌ها

حمایت‌های اجتماعی

هدف‌های بنیادین هرگونه راه‌حل یا اصلاحات در زمینه تأمین اجتماعی باید حفظ نظام همگانی حمایت‌های اجتماعی باشد. این برنامه حاوی نوعی توزیع مجدد درونی است، بدان معنا که بازده حق‌بیمه‌های دریافتی از طریق دستمزدها و حقوق‌های سطح پایین به طور نسبی بیشتر از بازده مشابه در حقوق‌ها و کارمزدهای سطح بالا است. این بازده بالاتر به معنای مستمری بیشتر

برای بازنشستگان است، و به همین دلیل در تمام سالهای گذشته موجب کاهش فقر در میان سالمندان بوده است. از سوی دیگر، بیمه‌های ازکارافتادگی کارگران و خانواده‌های آنها را در برابر پیامدهای مالی ازکارافتادگی ناشی از حوادث کار مورد حمایت قرار می‌دهد. علاوه بر این، اعضای خانواده کارگرانی که به مرگ زودرس دچار می‌شوند، تا پایان عمر از مزایای بیمه بازماندگان استفاده خواهند کرد که خود در حکم نوعی مستمری مادام‌العمر برای همسر یا دیگر بازماندگان او خواهد بود. البته، فقط این نیست، زیرا این مستمری‌ها در برابر تورم هم به طور خودکار مورد حمایت قرار می‌گیرند. تأمین اجتماعی یکی از اندک برنامه‌های رفاهی در امریکا است که از چنین مزایایی برخوردار می‌شود. تمام این حمایت‌های اجتماعی اکنون مدت‌ها است که برقرارند و، بنابراین، حفظ آنها باین نخستین وظیفه مسئولان امر باشد.

ولی، با آنکه حفظ حمایت‌های اجتماعی اساس ضرورتی بنیادین دارد، مزایای مترتب بر آنها باید بهبود یا تغییر پیدا کند. یکی از تغییرات کاملاً آشکار در زمینه «پوشش» است. پوشش برنامه تأمین اجتماعی اکنون تقریباً همگانی شده است - جز در مورد سهم دولت و کارگران محلی و بعضی از کارگران دیگر در بخشهایی که به احتمال قوی به طور کامل تحت پوشش قرار خواهند گرفت.

یکی از پیشنهادات استاندارد برای اصلاح برنامه تأمین اجتماعی حرکت در جهت پوشش کامل و حذف بعضی بی‌عدالتی‌های جزئی در فرایند است.

دومین پیشنهاد مربوط می‌شود به کاهش فقر. زیرا، با وجود استفاده بازماندگان کارگر حادثه دیده از مزایای بیمه بازماندگی، جامعه امریکا هنوز هم دارای نرخ‌های فقر نسبتاً بالا در میان بیوه‌های سالمند است - نرخ‌هایی که ناگفته نماند بسیار بالاتر از نرخ‌های مشابه در دیگر کشورهای توسعه یافته است. با این حال، راه‌حل‌های ساده و کم هزینه‌ای برای کاستن از این نرخ فقر وجود دارد، بویژه از طریق ایجاد تغییر و تبدیل‌هایی در طرز محاسبه مزایای بازماندگی.

۶۵ سالگی به معنای پیر شدن نیست

دو مسئله دیگر در مورد نظام مستمری‌ها وجود دارد که جر و بحث‌های زیاد درباره آنها جریان داشته و دارد. یکی از این دو مسئله عبارت است از سن عادی بازنشستگی برای محاسبه مستمری‌های مترتب بر آن. نظام تأمین اجتماعی مقدور مستمری بازنشستگی را بر اساس فرمولی محاسبه می‌کند که ارتباط می‌یابد با حق بیمه‌های پرداختی از سوی کارگران به صندوق

بازنشستگی. این محاسبه منتهی می‌شود به یک مستمری استاندارد که در سن شصت و پنج سالگی - برحسب قوانین موجود - به فرد بازنشسته تعلق می‌گیرد. این سن ۶۵ سالگی همانی است که در سال ۱۹۳۵ به هنگام استقرار برنامه تأمین اجتماعی در امریکا معین شد. ولی در روزگار ما، کارکنان نسبت به آن سال‌ها عمر درازتری دارند. این طولانی‌تر شدن تدریجی دوران استفاده از حقوق بازنشستگی به صورت یکی از علت‌های عمده بروز مسائل جدی در نظام بازنشستگی درآمده است.

ضرورت تغییر قانون بازنشستگی

به موجب مقررات جاری، کارگران می‌توانند حتی در سن شصت و دو سالگی خود را بازنشسته کنند و به موجب محاسبات معینی حقوق بازنشستگی آنها اندکی کاهش خواهد یافت. از سوی دیگر، اگر شخص بیمه‌شده بخواهد به مدت بیشتری پس از رسیدن به سن شصت و پنج سالگی به کار ادامه دهد، حقوق بازنشستگی او به میزان معینی افزایش خواهد یافت. در ضمن، افراد بازنشسته‌ای که کار می‌کنند باید آزمون خاصی را در مورد درآمدهای دریافتی از تأمین اجتماعی بگذرانند - آزمونی که هرگز چندان جدی گرفته نشده و گمان من بر آن است که این وضع تا مدت زیادی پایدار نخواهد ماند.

در طول دو دهه گذشته، سن قانونی بازنشستگی بتدریج تا سطح شصت و هفت سالگی بالا رفته است. بعضی‌ها بر این عقیده‌اند که باید این قانون را کنار گذاشت و از این به بعد سن قانونی بازنشستگی را به عنوان تابعی از «امید زندگی» مشخص کرد و، بنابراین، میزان مستمری بازنشستگی را با این فرض محاسبه کنیم که نسل‌های مختلف کارگران بخشهای ثابتی از عمر خود را به کار و بازنشستگی اختصاص خواهند داد.

مسئله بفرنج افزایش سن قانونی بازنشستگی

پیشنادهای دایر بر افزایش سن قانونی بازنشستگی با جرو بحث‌های تند و شدیدی همراه بوده است که شاید دلیل عمده آنها درک نادرست و گمراه‌کننده‌ای از اصل مطلب بوده است. آنچه بد فهمیده می‌شود این موضوع است که اگر کارگران باز هم مجاز باشند که در سن ۶۲ سالگی بازنشسته شوند و از مستمری بازنشستگی استفاده کنند، بالا بردن سن قانونی بازنشستگی تنها

بدان معنا خواهد بود که فقط کاهش بسیار اندکی در مستمری بازنشستگی کارگرانی که خود را در سن دلبخواه بازنشسته کنند به وجود خواهد آمد و، به هر حال، بدان معنا نخواهد بود که همه کارگران ناچارند تا سنین بالاتر از سن بازنشستگی کنونی به کار ادامه دهند.

این کاهش اندک در مستمری بازنشستگی ممکن است فکر خوبی باشد یا نباشد - البته دلایل نیرومندی برای کاهش کم و بیش محسوس مستمری بازنشستگی وجود دارد، ولی این هم هست که هیچکس علاقه‌ای به کاهش مستمری بازنشستگی خود نشان نمی‌دهد. در عین حال، این پرسش مشروع هم وجود دارد که آیا باید کاهش مورد بحث را به طور یکسان در تمام سطوح مستمری‌های دریافتی به عمل آورد یا فقط در مستمری‌های سطح بالای افرادی که ممکن است فعالیت‌های شغلی سخت و طاقت‌فرسایی نداشته‌اند.



دومین موضوع که به طور معمول در زمینه مستمری‌ها مطرح می‌شود، بازتابی است از این امر که تأمین اجتماعی تا حد زیادی یک برنامه حمایت اجتماعی است، نه یک برنامه کامل و جامع برای دریافت حقوق و مزایای بازنشستگی. تأمین اجتماعی امروز بیشتر پرداخت‌کننده درآمد بازنشستگی برای بازنشستگان کم درآمد است و به همان نسبت که در سلسله مراتب درآمدها بالاتر می‌رویم، سهم تأمین اجتماعی در پرداخت مستمری‌های بازنشستگی کاهش می‌یابد. استدلال موجود در پشت این وضعیت هم آن است که چنانچه بازنشستگان سطوح بالاتر مایل باشند که همچنان از سطح زندگی پیش از بازنشستگی خود برخوردار باشند باید از پس اندازه‌های شخصی خود استفاده کنند یا از بیمه‌های خصوصی مکمل بیمه‌های اجتماعی. متأسفانه این کاری است که بسیاری از بازنشستگان پردرآمد از آن اکراه دارند و در حدود ۴۰ درصد از خانواده‌های واقع در ردیف درآمدهای ۲۵,۰۰۰ تا ۵۰,۰۰۰ دلار از مزایای تأمین اجتماعی استفاده نمی‌کنند. و در مورد ردیف‌های درآمدی بالاتر از ۵۰,۰۰۰ دلار نیز در حدود ۳۰ درصد از خانوارها دارای مستمری اختصاصی نیستند. این گونه افراد را باید کاملاً آگاه کرد که ممکن است سطح زندگی‌شان دچار افت بشود و، به هر حال، باید آنها را از طریق انگیزش‌های مالیاتی تشویق کرد که بیشتر پس‌انداز کنند این مطلبی است که بدان باز خواهیم گشت.

استفاده از تجربیات دیگر کشورها

پیر شدن جمعیت‌ها

پیش از شروع به تفکر و راه‌یابی برای گشودن مسائل پیچیده تأمین اجتماعی در دنیای قرن بیستم و یکم، خردمندانه‌تر خواهد بود که نگاهی هم به دنیای خارج بیندازیم. این واقعیتی است که در تمام کشورهای دنیای امروز عمر مردم روز به روز درازتر می‌شود، و این پدیده‌ای است که بیشترین فشارها بر نظامهای تأمین اجتماعی همهٔ جامعه‌های امروزی وارد می‌سازد. اگر بتوانیم بر تفاوت محسوس انگشت بگذاریم، به طور محسوس درخواهیم یافت که مسائل جاری بیشتر کشورهای توسعه یافته دنیا اگر غامض‌تر نباشد، بی‌دردسرت‌تر از مسائل جامعه ما نیست.

ریاضیات محاسباتی حاکم بر درک و تشخیص مسائل مربوط به طرح‌ها و برنامه‌های تأمین اجتماعی مبتنی است بر نرخ زایش‌ها و نرخ مرگ و میرها. چنانچه زنان هر دو جامعه‌ای به طور متوسط $2/1$ کودک در سالهای باروری عمر خود به دنیا بیاورند جمعیت آن جامعه افزایش می‌یابد و بخش به نسبت بزرگ‌تری از این جمعیت در سنین جوانی خواهند بود. حال، چنانچه در همین جامعه مفروض زنان در سالهای باروری عمر خود کمتر از $2/1$ کودک به دنیا بیاورند، جمعیت جامعه انقباض می‌یابد و بخش مهمی از جمعیت آن را سالمندان تشکیل خواهند داد. پس، اگر در همان حال مرگ و میر افراد جامعه هم کاهش یابد، نسبت افراد سالخورده آن جامعه باز هم بیشتر خواهد شد و پدیده‌ای به وجود خواهد آمد که آن را «پیر شدن جمعیت» می‌نامند.



حال واقعیت نه چندان مطبوع این است که در تمام کشورهای دنیای امروز دو روند جمعیتی کاملاً محسوس به چشم می‌خورد: افت محسوس میزان مرگ و میرها، و افت محسوس میزان زایش‌ها، هم اکنون نرخ زایش‌ها در بیشتر کشورهای توسعه یافته زیر $2/1$ درصد است و در بیشتر کشورهای در حال توسعه به $2/1$ نزدیک می‌شود.

طول عمرها هم اکنون در کشورهای توسعه یافته روز به روز بیشتر می‌شود، و در کشورهای در حال توسعه نیز در حال افزایش است.

پیامدهای اجتماعی این روندها در مجموع مثبت است. افت میزان زایش‌ها از رشد جمعیت‌ها می‌کاهد و فشارهایی را که بر منابع طبیعی دنیا وارد می‌آید تخفیف می‌دهد، افت

میزان مرگ و میرها نیز بدان معناست که نیروی انسانی مولدتر و سالم‌تری در جامعه‌ها به وجود می‌آید و به مردم امکان می‌دهد که بیشتر زنده بمانند و، بویژه، از دوران بازتست‌گی خود با پس‌انداز سالیان دراز کار و زحمت طاقت‌فرسا به استراحت و تفریح پردازند.

ولی، این روندها در همان حال که بسیار تحسین‌آمیز و حتی هیجان‌آور به نظر می‌رسند. خواه و ناخواه به پیر شدن جمعیت جهانی می‌انجامند و، بویژه، فشارهای شدیدی بر نظامهای تأمین اجتماعی وارد می‌سازند - به خصوص نظام‌هایی که پرداخت‌هاشان بدون تکیه بر اندوخته‌های قبلی باشد.



به عنوان نمونه‌ای از این گونه فشارها، می‌توان از ۲۲ کشور عضو «سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه» یاد کرد که همه آنها دارای پیشرفته‌ترین اقتصادها و نظامهای تأمین اجتماعی هستند. اما حقیقت تلخ این است که ۱۸ درصد از جمعیت این کشورها در سال ۱۹۹۰ (۱۳۷۹) بیش از ۶۰ سال داشته‌اند - نسبتی که پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۳۰ (۱۴۰۹) به ۳۱ درصد برسد. در همین کشورها، نسبت جمعیت هفتاد و پنج ساله به بالا، یعنی جمعیتی که بیشترین هزینه‌های اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهد، باز هم بالاتر است و از ۵ درصد در زمان حاضر به ۱۰ درصد در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید.

عین همین روندها را حتی در کشورهای اروپای شرقی و چین و امریکای لاتین، آسیا و حتی افریقا هم مشاهده می‌کنیم، با این تفاوت ناچیز که در کشورهای کمتر توسعه یافته منطقه افزایش جمعیت سالخوردگان کندتر است.

نتیجه کلی این پیر شدن جمعیت‌ها در سرتاسر دنیا و در امریکا، آن است که سهم فزاینده‌ای از اقتصاد کشورها باید به مصرف پرداخت مستمری‌ها و کمک هزینه‌های اجتماعی مردم برسد. در مورد کشورهای عضو «سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه» محاسبه کرده‌اند که نسبت هزینه‌های ناشی از برنامه‌های گوناگون تأمین اجتماعی در سال ۲۰۳۰ به ۱۵ درصد کل تولید ناخالص ملی خواهد رسید (که یعنی دو برابر همین نسبت در امریکا). در کشورهای اروپای شرقی و چین نیز درصد مورد بحث به ۱۵ درصد خواهد رسید و در امریکای لاتین و دیگر کشورهای آسیایی به ۱۰ درصد.

بیشتر کشورها از هم اکنون با مسائل بفرنج نظامهای تأمین اجتماعی خود دست به گریبان شده‌اند، ولی بعضی دیگر هنوز به مراحل دشوار نرسیده‌اند. بریتانیا، استرالیا و شماری از کشورهای امریکای لاتین، بویژه شیلی، روی به نظامهایی آورده‌اند که برخی مستمری‌های سبک و اساسی را برعهده می‌گیرند و در مورد مستمری‌های بازنشستگی به نظام «حساب‌های بانکی انفرادی» و اندوخته‌های شخصی میدان می‌دهند.

در این میان، چیزی که بیش از همه جلب توجه می‌کند آن است که این کشورها، اگر نه تمام نظام تأمین اجتماعی، دست‌کم بخشی از آن را به بخش خصوصی واگذار کرده‌اند. ولی از دیدگاه من، نکته مورد توجه این است که کشورهای مورد بحث، بخشی از نظام مستمری‌های خود را از طرح‌های تأمین اجتماعی بدون اندوخته قبلی به طرح‌های مبتنی بر اندوخته قبلی همراه با حساب‌های بانکی شخصی منتقل ساخته‌اند. با این دگرگونی، کشورهای مورد بحث در واقع بخشی از هزینه‌های آینده خود برای تأمین مستمری‌ها را فراهم ساخته‌اند. ناگفته نماند که بدین ترتیب آنها پس‌انداز ملی خود را هم به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش داده‌اند و، از این رهگذر یک نرخ بازده معقولی را هم برای پس‌اندازها تضمین کرده‌اند و، از این نظر، در آینده خواهند توانست سطح زندگی بالاتری را هم برای بیشتر مردم خود فراهم سازند.

ایالات متحد امریکا در این میان سرگرم تدارک هزینه‌های مالی پایین‌تری برای آینده جامعه پیر شونده خویش است - هزینه‌ای که بسی پایین‌تر از هزینه‌های مشابه در بیشتر کشورهای توسعه یافته است - و ممکن است اصولاً مایل نباشد که برنامه‌های تأمین اجتماعی خود را به صورتی کم و بیش مشابه با برنامه‌های رایج در دیگر کشورهای توسعه یافته سامان دهد. با این وصف، این احتمال هم وجود دارد که امریکاییان نیز تصمیم بگیرند که سرانجام در راستای پرداخت مستری‌های تأمین اجتماعی از طریق اندوخته‌های پیشین و ایجاد حساب‌های بانکی شخصی گام بردارند. □

نظریه اشتغال شناور

ترکیب انعطاف پذیری بازار کار و امنیت شغلی

یکی از بدیع‌ترین موضوع‌های دستور کار تود و پنجمین نشست همایش عمومی سازمان بین‌المللی کار در ژنو (۲۰۰۶)، بررسی و تصمیم‌گیری در مورد سیاست‌های جدید اشتغال در شبه‌جزیره بالکان

بود. این موضوع که زیر عنوان بی سابقه «اشتغال شناور»^۱ مورد بحث و تصمیم‌گیری قرار گرفت در واقع کوششی است برای ترکیب انعطاف‌پذیری بازار کار و امنیت شغلی. با این وصف اصطلاح نورسیده «اشتغال شناور» معطوف به سوابقی است که در اینجا به اختصار مورد اشاره قرار خواهند گرفت.

تاریخچه

با تصمیم اخیر منطقه مونه نگرو، در شبه جزیره بالکان، به جداشدن از صربستان، تجزیه یوگوسلاوی سابق احتمالاً به پایان رسیده است. پس از سالهای متمادی هرج و مرج سیاسی و انحطاط اقتصادی و کشمکش‌های نظامی در کشورهای غرب شبه جزیره بالکان، از اواخر نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ رشد اقتصادی کم و بیش محسوس در این منطقه آغاز شد، ولی این تحرک اقتصادی متأسفانه با افزایش محسوس سطح اشتغال همراه نبود.

در جریان برگزاری نود و پنجمین نشست همگانی سازمان بین‌المللی کار، نماینده این سازمان در برلین، آقای نیکلا لیبرت، در طی نشست‌های ویژه‌ای با وزیران کار و نمایندگان سازمان‌های کارگری و کارفرمایی کشورهای غرب بالکان، نگرش‌های جدیدی را در زمینه سیاستهای معطوف به توسعه اقتصادی و بازار کار و اشتغال مورد بحث و بررسی قرار داده است. آنچه در زیر خواهد آمد، اشاره کوتاهی است به این بحث‌ها و تصمیم‌گیری‌ها که به سبب اهمیت حیاتی مسئله اشتغال در تمام کشورهای کوچک و بزرگ دنیای امروز، در خور بحث‌ها و بررسی‌های تفصیلی و دقیق‌تری است که در فرصتهای دیگر به آن خواهیم پرداخت.

رشد اقتصادی بدون افزایش اشتغال

چنان که در بالا اشاره شد، رشد نیرومند توسعه اقتصادی در غرب بالکان که پس از چرخش قرن در سال ۲۰۰۰ باز هم بر سرعت آن افزوده شد، متأسفانه تا امروز هم با بهبودهای مشابهی در بازار کار این منطقه همراه نبوده است.

به گفته مدیر منطقه‌ای سازمان بین‌المللی کار برای اروپا و آسیای مرکزی، آلتا اسپارو و،

۱. اصطلاح «اشتغال شناور» را نویسنده این مقاله در برابر اصطلاح نورسیده «flexicurity» به کار گرفته است که در واقع ترکیب است از دو مفهوم «انعطاف‌پذیری» و «امنیت شغلی».

«رشد اقتصادی توانمند این منطقه از نظر اشتغال عقیم مانده است و، بنابراین، بیکاری آشکار و گسترده در آنجا به طور مداوم در حال افزایش بوده و هست.»

بین سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ (۱۳۴۹ - ۱۳۸۳)، تنها کشور کروآسی بود که توانست به رشد اندکی در زمینه اشتغال دست یابد (چیزی در حد ۰/۷ درصد). ولی در بوسنی هرزگوین، به عنوان مثال، با وجود رشد اقتصادی ۴/۲ درصد در سال، سطح اشتغال به میزان یک درصد در سال کاهش داشته است. جمهوری مقدونیه، به رغم رشد اقتصادی ۴ درصد در سال، ۱/۳ درصد در سال کاهش اشتغال داشته است.

بدین ترتیب، در سال ۲۰۰۴ (۱۳۸۳) میزان بیکاری آشکار در کروآسی به ۱۴ درصد رسید، و در صربستان - مونته‌نگرو به ۲۸ درصد، و در بوسنی هرزگوین به ۴۵ درصد.

چه باید کرد؟

در چنین اوضاع و احوالی چه باید کرد تا رشد توسعه اقتصادی با کاهش بیکاری همراه باشد؟ در جریان همایش عمومی کشورهای عضو سازمان بین‌المللی کار در ژنو (۲۰۰۶)، مجمع برگزیده‌ای مرکب از نمایندگان کارگران و کارفرمایان و دولتهای بالکان غربی و سه کشور عضو اتحادیه اروپا (اتریش، آلمان و فنلاند) مأموریت یافتند که به طور اختصاصی به مسئله اشتغال در بالکان پردازند و راه‌حلهایی برای این مسئله بغرنج پیشنهاد کنند.

امنیت شغلی انعطاف‌پذیر

نقطه آغازین بحث و بررسی مجمع اختصاصی یاد شده در بالا، مفهوم «انعطاف‌پذیری» بود که هم اکنون در کانون توجه استراتژی اجتماعی و بازار کار اتحادیه اروپا و همچنین در دستور کار سازمان بین‌المللی کار در عرصه اشتغال جهانی قرار دارد. هدف اصلی این تلاشها آن است که موثرترین راه و روش‌ها برای تقویت نهادهای مرتبط با بازار کار ملی در منطقه برگزیده شود و، بنابراین، پشتیبانی مؤثری از تمایل این کشورها برای پیوستن به اتحادیه اروپا به عمل آید. نگرش بر اشتغال‌شناور استوار است، بر ضرورت بی‌چون و چرای نوعی بازار کار قابل انعطاف. ولی انعطاف‌پذیری بازار کار در عمل به چه معنا خواهد بود و چه الزاماتی در پی خواهد داشت؟ انعطاف‌پذیری بازار کار را می‌توان، به عنوان مثال، در ممکن‌نداستن راه و روش‌هایی در نظر گرفت که به موجب آنها بتوان در شرایط اقتصادی مناسب کارکنان یک واحد

تولیدی یا خدماتی را با شرایط ثابت استخدام کرد یا در شرایط کمبود تقاضا به خدمت آنها خاتمه داد، یعنی منحصراً رقابت‌پذیری¹ در بازار جهانی.

چیزی که هست در اروپای مرکزی و شرقی، چنان که از شواهد موجود برمی‌آید، سیاستهای انعطاف‌پذیر از این نوع یا رهاسازی بازار کار از قید قوانین و مقررات دست و پاگیر به هیچ وجه در افزایش کارآیی و ثمربخشی بازار کار مؤثر نیفتاده است. و، نماینده کارگران کروآسی، در سازمان بین‌المللی کار، لوکابنکو، در گزارش ویژه خود با آمار و ارقام قابل اعتماد نشان داده است که رقابت‌پذیری تولیدات آن کشور پس از به جریان افتادن قوانین و مقررات ناظر بر انعطاف‌پذیری بیشتر بازار کار، نه فقط افزایش نیافته بلکه به سطحی پایین‌تر از دیگر کشورها تنزل یافته است. به همین دلیل است که وی این پرسش را پیش می‌کشد که:

«چرا دولتهای منطقه بالکان غربی باید سطح حمایت‌های اجتماعی خود را پایین‌تر از اتحادیه اروپا تثبیت کنند، حال آنکه دیر یا زود باید به اتحادیه اروپا بپیوندند، و مزید بر این، انعطاف‌پذیر ساختن بازار کار هم لاقلاً تاکنون تأثیرات مورد انتظار را به بار نیاورده است؟»

الگوهای ناهمسان ولی کارآمد

بنابراین، رهیافت بهتری مورد نیاز است که به موجب آن بتوان انعطاف‌پذیری بازار کار یا اشتغال شناور را با قابلیت استخدام، امنیت شغلی و بازار کار پر تحرک‌تر تکمیل کرد. این واقعیت را همگان باید بپذیرند که بی توجهی به نیاز میرم کارگران به امنیت شغلی نه فقط تأثیراتی منفی بر ذهن و فکر افراد برجای خواهد گذاشت بلکه به افت بیشتر تقاضا خواهد انجامید و، در نتیجه، تأثیرات معکوسی بر کل نظام اقتصادی کشور به عمل خواهد آورد.

در جریان بحث و گفت و گوهای مربوط به اشتغال در کنفرانس ژنو، این نکته هم به خوبی روشن شد که الگوی انعطاف‌پذیری بازار کار نباید الزاماً برای همه یکسان باشد. با این وصف، پاره‌ای از اجزای تشکیل دهنده این الگو برای تضمین یک سیاست اشتغال موفقیت‌آمیز را می‌توان مشخص کرد: قوانین مناسب برای تنظیم روابط کار، صندوق‌ها و اعتبارات تخصیص یافته به اجرای

مؤثر سیاستهای ناظر بر بازار کار، سرمایه‌گذاری‌های حساب شده در آموزش، تعلیمات فنی و حرفه‌ای و یادگیری مداوم، حمایت‌های اجتماعی مؤثر و، سرانجام، تعیین و فعال‌سازی همتایان دولتی و اجتماعی کافی برای پشتیبانی از فرایند مورد بحث و گشودن باب گفت و گو.

مسئلهٔ بفرنج بخشهای غیررسمی تولید کالا و خدمات

نمایندگان کشورهای بالکان غربی در ضمن فهرستی از بعضی مسائل جدی هم ارائه دادند - مسائلی که مخصوص منطقه است و می‌توانند موانع گوناگونی در برابر هرگونه سیاست اشتغال شناور به وجود بیاورند. بخشهای تولیدی غیررسمی بسیار بزرگ و گاه رشد یافته که در چارچوب آنها کارگران از هیچ‌گونه امنیتی برخوردار نیستند، موجب نگرانی تمام سخنرانان همایش مورد بحث بود. بررسی‌های انجام یافته حاکی از آن است که، با وجود شدت و وسعت بخش‌های غیررسمی اقتصاد در کشورهای بالکان، با سیاستهای حمایتی بیشتر و مؤثرتر و کنترل‌های دقیق‌تر و جدی‌تر می‌توان از رشد و گسترش دامنهٔ بخشهای غیررسمی تولید در این کشورها جلوگیری کرد.

قابلیت انعطاف کارگران شاغل یعنی مهارتها و تخصص‌های قابل انعطاف

از جمله مسائل دیگر می‌توان اشاره‌ای داشت به فقر نسبی مهارتها و تخصص‌های حرفه‌ای و فنی در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و کمبود منابع مالی برای آموزش و توسعهٔ مداوم مهارتها و تخصص‌ها، به ویژه در مورد آموزش‌های حرفه‌ای ضمن انجام کار. واقعیت این است که ضعف و نارسایی سنتی این‌گونه آموزش‌ها در کشورهای منطقه یکی از مهم‌ترین علت‌های ناتوانی عملی بخش دولتی یا خصوصی منطقه در کمک مؤثر به سیاستهای مبتنی بر اشتغال شناور بوده و هنوز هم هست.

با توجه به همین ضعف و نارسایی نظامهای آموزش فنی و حرفه‌ای و کارآموزی‌های ضمن انجام کار است که یکی از نمایندگان کارگران صربستان، براینسلاو کاناک، در جریان توضیحات خود می‌گوید: «سیاست اشتغال قابل انعطاف، خوب یا بد، در هر حال مستلزم قابل انعطاف

بودن کارگران است... ولی اگر بودجه دولتی آنقدر انعطاف نداشته باشد که به موقع و تا حد کافی بتواند نیازهای آموزشی کارگران را برطرف سازد، چه کسی مسئول خواهد بود؟»

اشتغال شناور و ضرورت تغییر در قوانین آموزش و تأمین اجتماعی

وزیر امور اجتماعی بوسنی، سافت هالیوویچ، ضمن آنکه به مفهوم «امنیت شغلی قابل انعطاف» مورد نظر اتحادیه اروپا خوشامد می‌گفت، به این موضوع هم اشاره‌ای داشت که به اجرا درآوردن چنین سیاستی در بازار کار کشور مستلزم اصلاحاتی نه فقط در قوانین و مقررات کار، بلکه در قوانین ناظر بر تأمین اجتماعی و آموزش‌های عمومی و فنی و حرفه‌ای هم هست:

«در اقتصادهای توسعه یافته که دارای نهادهای اجتماعی و آموزشی نیرومند هستند، قابل انعطاف ساختن بازار کار ممکن است آسان‌تر از کشورهای بالکان غربی باشد. در چنین شرایطی ما چه راهی در پیش خواهیم داشت؟ واقعیت این است که ما باید بیش از هر کار دیگر، تعهد و همراهی بیشتر و جدی‌تر هم‌تایان اجتماعی خود را جلب کنیم و، خود نیز به عنوان دولت تدابیر لازم را هرچه زودتر بپذیریم و به مرحله اجرا درآوریم. اما، این کاری است که به تنهایی از عهده آن بر نمی‌آییم. یاری‌های فنی و مادی سازمان بین‌المللی کار و اتحادیه اروپا برای ما اهمیتی حیاتی دارد.»

اتریش یکی از کشورهایی است که زودتر از دیگران امنیت شغلی قابل انعطاف را مبنای سیاست کلی بازار کار خود قرار داده است. به همین سبب، همایش ویژه سازمان بین‌المللی کار در زمینه اشتغال شناور با گفتار تشویق‌آمیز وزیر اقتصاد و کار اتریش پایان گرفت. پیام نهایی وزیر کار و اقتصاد اتریش، آقای مارتین بارتن اشتاین، آن بود که حمایت اجتماعی در نهایت امر سودمند واقع خواهد شد. در اتحادیه اروپا، کشورهای آنکه از بالاترین سطوح حمایت اجتماعی برخوردارند در عین حال رقابت‌پذیرترین کشورها هم هستند.

وزیر کار و اقتصاد اتریش در پایان گفتار خود یادآور شد که در هر حال باید بردباری به خرج داد و در جهت هدف مورد نظر به پیشروی ادامه داد:

«الگوهای گوناگون حمایت اجتماعی، مشارکت اجتماعی و امنیت شغلی انعطاف‌پذیر را نمی‌توان یک‌شبه به اجرا درآورد. در خود کشورهای اروپای غربی نیز مدت زیادی طول کشید تا چنین الگوهایی جا افتاد و به ثمر رسید.» □